

A Research of Sharia Solution (Hili-yi Shar'ī) in Shiite and Sunnite Jurisprudence¹

Doi: 10.22034/jrj.2019.51205.1439

Taher Alimohammadi

Associate Professor at Ilam University; Ilam-Iran; t.alimohamadi@ilam.ac.ir

Hossein Naseri Moghaddam

Professor of Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran; (Author);

naseri1962@um.ac.ir

Receiving Date: 2018-06-09; Approval Date: 2019-09-15

**Justārḥā-ye
Fiqhī va Uṣūlī**

Vol.6, No.20
Fall 2020

61

Abstract

The Permission or prohibition of certain Sharia Solution have briefly been affirmed by Shiite and Sunnite Jurisprudence. Essentially, Decrees and Laws of a legal system must not conflict with its objectives, so it is significant to study the authenticity of permission of a Sharia Solution which is outwardly in contradiction with the goal of Sharia. This research tries to clarify and criticize the different standpoints of Islamic Jurisprudents, both Shiite and Sunnite- and concludes that some of permissible cases are not Sharia Solution in nature, but lexical solutions or transition of a Sharia Decree to another; Assuming naming them as Sharia Solution, it does not

1. Naseri. H. (2020); " A Research of Sharia Solution (Hili-yi Shar'ī) in Shiite and Sunnite Jurisprudence "; Jostar_ Hay Fiqhi va Usuli; Vol: 6 ; No: 20 ; Page: 61-94 ; Doi: 10.22034/jrj.2019.51205.1439

cause any conflict with Sharia objectives. On the other hand, some of instances which have been named Sharia Solution, are forbidden in reality because of leading to committing Haram or if the subject of Haram does not change, as well as their opposition against Sharia objectives.

Keyword: Sharia Solution, Lexical Solution, Avoiding Haram, Committing Haram, Sharia Objectives.

بازپژوهی حيله شرعی در فقه امامیه و اهل سنت^۱

طاهر علی محمدی^۲

حسین ناصری مقدم^۳

چکیده

بازپژوهی حيله شرعی در فقه امامیه و اهل سنت قرار گرفته است. از آنجا عدم تعارض قوانین یک نظام حقوقی با اهداف و مقاصد آن، امری ضروری است، بررسی صحت و سقم حکم جواز حيله شرعی که موهم ناسازگاری میان آنها و اغراض شریعت است، اهمیت خاصی دارد. در این پژوهش، با تبیین و نقد دیدگاه‌های مختلف فقهای فریقین و ارزیابی ادله اقامه شده به دست آمده که بعضی از موارد جواز حيله، حيله شرعی نیستند، بلکه حيله لغوی یا صرف انتقال از یک حکم شرعی به حکم دیگر هستند و بر فرض نامگذاری تسامحی آنها به حيله شرعی، هیچ گونه تعارضی با اغراض و اهداف شریعت ندارند. همچنین و برخی از مصادیقی که نامگذاری آنها به حیل شرعی صحیح است، به سبب وقوع در حرام واقعی یا مخالفت آنها با اهداف شرع یا به سبب اینکه باعث تغییر ماهیت موضوع حکم حرام نمی شوند، حرام اند.

کلیدواژه‌ها: حيله شرعی، حيله لغوی، فرار از حرام، ارتکاب حرام، اهداف شریعت.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۴

۲. دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه ایلام - ایران؛ (نویسنده مسئول). رایانامه: t.alimohamadi@ilam.ac.ir

۳. استاد تمام فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد - ایران؛ رایانامه: naseri1962@um.ac.ir

طرح مسئله

انسجام درونی و عدم تعارض قوانین با اهداف مورد نظر در یک نظام حقوقی امری ضروری است و قوت و ضعف آن نظام با این موضوع سنجیده می‌شود. با وجود چنین نظامی در شریعت اسلامی، احکامی هستند که ممکن است موهم ناسازگاری میان آن‌ها و مقاصد شریعت باشند. یکی از آن احکام، حيله شرعی است. جواز حيله شرعی هم لابه‌لای کتب فقهی امامیه و هم در فقه اهل سنت طرح و مورد رد و ابرام قرار گرفته است. با توجه به توضیحاتی که ذیل عنوان «مفهوم‌شناسی حيله» می‌آید، مقصود از حيله شرعی، اقدامی در قالب شریعت است که با هدف گریز از مخالفت با احکام الزامی شرع و عبور از تنگناهای آن صورت می‌گیرد.

از آنجا فتاوی صادر شده از سوی تعدادی از فقه‌های فریقین، در ادوار مختلف فقه در خصوص جواز برخی از حیل، به این شبهه دامن می‌زند، ضرورت دارد با بررسی دقیق موضوع، انسجام کلی نظام حقوقی اسلام آشکار گردد. پژوهش حاضر به روش توصیفی تحلیلی به تبیین و تحلیل دیدگاه‌ها در این باره می‌پردازد و می‌کوشد ضمن تحلیل صحیح موضوع، تعارض فرضی حيله شرعی با فلسفه احکام را به نقد بکشد.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹
۶۴

مفهوم‌شناسی حيله

واژه «حيله» که از ریشه «حول» گرفته شده، به معنای مهارت در سامان‌دهی کارها؛ یعنی تغییر دادن [و به کارگیری] فکر برای نیل به مقصود (فیومی، بی‌تا، ۱۵۷/۲) یا چیزی است شخص را از آنچه خوشایندش نیست به آنچه دوست دارد، منتقل می‌سازد (جرجانی، ۱۴۰۵ق، ۱۲۷/۱). راغب نیز در تعریف آن می‌گوید: حيله چیزی است که به وسیله آن، انسان به صورت پنهانی به حالتی برسد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۲۶۶)؛ بنابراین، به نظر می‌رسد بهترین معادل فارسی آن، «چاره‌جویی پنهانی» برای خروج از تنگنا باشد.

در مورد معنای اصطلاحی حيله از سوی فقیهان شیعه تا قبل از عصر حاضر به تعریفی خاص اشاره نشده، اما از بررسی مصادیق آن و نیز مباحث مطروحه در فقه در

این خصوص (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۹۵/۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۲۰/۳-۲۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۲۰۳/۹-۲۰۴) می‌توان به دست آورد که حیله به معنای راه چاره‌گریز از مخالفت با قوانین و احکام الزامی شرع و یا عبور از تنگناهای آن به گونه‌ای شرعی است. برخلاف امامیه، تعاریف مختلفی از سوی فقهای سنی ارائه شده که به نظر می‌رسد ناشی از دیدگاه فقهی آن‌ها در روایی و ناروایی حیله می‌باشد؛ از جمله گفته‌اند: «حیله آن است که عقد جایزی را آشکار کند و از آن به منظور نیرنگ زدن و انجام آن چیزی که خداوند حرام کرده، مباح شمردن منهیات او یا ساقط کردن عملی واجب یا جلوگیری از یک حق و مانند آن، اراده حرام نماید» (ابن‌قدامة، ۱۴۰۵ق، ۵۶/۴) یا «حیله راهی است که انسان به وسیله آن موفق به دور کردن گناهان از خودش می‌شود» (ابن‌تیمیه، بی‌تا، ۲۱۸/۳). صبحی محمصانی بعد از تقسیم حیله‌های شرعی به مباح و اختلافی، در تعریف حیله‌های شرعی مباح می‌گوید: «حیله شرعی مباح، عبارت است از به کار بستن حیله در تغییر قانونی که برای امر معینی وضع شده و به کارگیری آن در حالتی دیگر به نیت دست‌یابی به اثبات حق یا دفع ستم یا برطرف کردن نیازمندی خود. این قسم از حیله‌ها، مصلحت شرعی را از بین نمی‌برد» (محمصانی، بی‌تا، ۲۴۵) و در تعریف حیله‌های مورد اختلاف می‌نویسد: «عبارت است از به کارگیری حیله برای دگرگون ساختن احکام ثابت شرعی به احکامی دیگر، به وسیله عملی که ظاهراً صحیح است ولی در باطن بیهوده می‌باشد» (محمصانی، بی‌تا، ۲۴۶).

وجه اشتراک همه این تعاریف، گریز واقعی یا ظاهری از مخالفت با قوانین و احکام الزامی شرع مقدس و عبور از تنگناهای آن در قالب شریعت است.

بازپژوهی حیله شرعی در
فقه امامیه و اهل سنت

۶۵

دیدگاه فقهای امامیه درباره حیله شرعی

در خصوص جواز و عدم جواز حیله شرعی میان فقهای امامیه اختلاف نظر وجود دارد. از میان قدما حسن بن علی، جد مادری سید مرتضی، به طور مطلق هر حیله‌ای را باطل دانسته (شریف مرتضی، ۱۴۱۷ق، ۳۷۷)، در حالیکه سید مرتضی با وجود قول به عدم صحت بعضی از حیل (شریف مرتضی، ۱۳۸۷، ۱۲۰)، قائل به جواز شده است (شریف مرتضی، ۱۴۱۷ق، ۳۷۷). عده دیگری استفاده از حیله مباح برای رسیدن به یک امر مباح

را جایز و توسل به حيله نامشروع برای رسیدن به امر مباح را حرام تکلیفی دانسته‌اند؛ گرچه از نظر آنان به لحاظ وضعی صحیح است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۹۵/۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۲۱/۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ۲۸۳/۳).

اجمالاً جواز استعمال حيله شرعی در میان فقهای امامیه نظریه‌ای مشهور است (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ۴۵۴/۱؛ ۲۲۰/۲؛ ۴۶/۴؛ شهید اول، ۱۴۱۷ق، ۲۳۱/۱، ۲۹۸/۳، ۳۰۱-۳۰۲ و ۳۶۹؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ۲۰/۳؛ ۲۷۵/۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۳۳۰/۳؛ ۲۰۳/۹؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۵۳۴/۱ و ۵۵۰-۵۵۱؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ۳۳۳-۳۳۴؛ اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ۷۰/۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۳۴۱-۳۴۰/۲۰؛ ۳۷۶/۲۵ و ۳۷۸؛ یزدی، ۱۴۱۴ق، ۴۳۲/۱)، اما در گستره آن اختلافاتی وجود دارد. صاحب جواهر حيله‌ای را که ناقض غرض از اصل مشروعیت یک حکم شرعی باشد، باطل می‌داند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۰۲/۳۲). از کلام و فتاوی محقق اردبیلی نیز همین محدودیت استفاده می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۱۸-۱۷/۸، ۲۴۷ و ۴۸۸؛ اردبیلی، بی‌تا، ۴۳۷). فقهی دیگر با جایز دانستن حيله‌های مباح برای تصحیح معاملات (بهبهانی، ۱۴۱۷ق، ۲۹۱)، با برخی از حيله‌های رایج در باب ربا از جمله «قرض دادن به شرط انجام معامله محاباتی»^۱ مخالفت کرده و آن را موجب حلیت معامله ربوی ندانسته است (بهبهانی، ۱۴۱۷ق، ۳۲۰-۳۲۱ و ۳۴۴).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۶۶

از میان فقهای معاصر، امام خمینی تمامی حيله‌های رایج در باب ربا را در دو قسم ربای قرضی و معاوضی (دو مثل در آن تساوی قیمت دارند) نامشروع دانسته است. ایشان می‌گوید: «با این همه سختگیری و مخالفت‌های شیعه و سنی از طریق قرآن و سنت با ربا که مثل آن را در سایر گناهان کم می‌دانند و با آن همه مفساد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که اقتصاددانان برای آن بر می‌شمرند، چگونه ممکن است به وسیله حيله‌ای شرعی حلال شود» (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ۵۴۰-۵۴۱). با وجود این، وی حيله‌های شرعی را در باب ربای معاوضی که دو مثل در آن تفاوت قیمت دارند، می‌پذیرد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق، ۵۴۴-۵۴۱/۲ و ۵۲۸-۵۳۲). در فقه امامیه اجمالاً اصل جواز برخی از حیل شرعی و حرمت دیگر از آن‌ها تردیدی نیست.

۱. مقصود از معامله محاباتی هر نوع معامله‌ای است که وام‌دهنده کالایی را به بیشتر از ثمن المثل به وام‌گیرنده بفروشد یا اجاره دهد و... یا آن را از او به کمتر از ثمن المثل بخرد یا اجاره کند (وحید بهبهانی، ۱۴۱۹ق، ۲۴۱).

دیدگاه فقهای اهل سنت درباره حيله شرعی

فقهای اهل سنت نیز چون امامیه، دیدگاه‌های گوناگونی در این خصوص دارند. در میان تابعان افرادی چون سعید بن مسیب، ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی‌ریاح با برخی از مصادیق حيله شرعی به مقابله پرداخته‌اند (ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۰۱/۳-۱۰۲) و برخی مثل حسن بصری با وجود مخالفت با نکاح محلل و حيله‌های ربوی، بعضی دیگر از حيله‌ها را مجاز دانسته‌اند (رک: ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۰۲ و ۱۱۷؛ نووی، ۱۹۹۷م، ۳۱۱/۱). از ائمه مذاهب، ابوحنیفه (ابن بطنه، ۱۴۰۳ق، ۵۲/۱؛ سرخسی، بی‌تا، ۲۴۲/۳۰-۲۴۴) و به پیروی از او، ابویوسف و شیبانی (سرخسی، بی‌تا، ۱۶۶/۲-۱۶۷ و ۲۴۰/۳۰) و دیگر فقهای حنفی قائل به جواز شده‌اند (سرخسی، بی‌تا، ۲۰۳/۲، ۱۶۸/۴-۱۶۹؛ مرداوی، بی‌تا، ۳۲/۳؛ ابن حجر هیتمی، بی‌تا، ۷۷/۴). با توجه به برخی فتاوی شافعی در جواز حيله شرعی، می‌توان او را در شمار مجوزان حيله‌های شرعی به شمار آورد (رک: ابن رشد، بی‌تا، ۴۴/۲؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ۵۶/۴ و ۷۵ و ۲۰۴/۵؛ ابن حجر هیتمی، بی‌تا، ۲۳۷/۲ و ۷۷/۴). کتاب‌های برخی از فقهای شافعی در زمینه حيله شرعی (ابن ندیم، ۱۳۹۸ق، ۱/۲۹۰؛ ابواسحاق شیرازی، بی‌تا، ۲۸۶) و فتاوی آنان در جواز مصادیق مختلف حیل شرعی (غزالی، ۱۴۱۷ق، ۵/۱۱۴؛ سبکی، بی‌تا، ۱۴۷/۱ و ۳۲۸؛ ابن حجر هیتمی، بی‌تا، ۳۷/۲، ۱۱۰ و ۱۴۹-۱۵۲) مؤیدی بر مذهب امامشان است.

۶۷

در مقابل این گروه، فقهایمانند عبدالله بن مبارک (خطیب بغدادی، بی‌تا، ۴۲۶/۱۳)، شریک بن عبدالله نخعی (ابن قیم، ۱۹۷۳م، ۱۶۱/۳) و نصر بن شمیل (خطیب بغدادی، بی‌تا، ۴۲۷/۱۳) با حيله شرعی مخالفت ورزیده‌اند. نیز احمد بن حنبل (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ۷۴/۴) و به پیروی از او فقهای حنبلی به بطلان حيله‌های شرعی اعتقاد داشته‌اند (ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۰۰-۱۰۸؛ ابن قدامه، بی‌تا، ۷۸/۲؛ بهوتی، ۱۴۰۲ق، ۱۴۷/۱ و ۲۹۲/۳ و ۵۴۳). ابن قدامه در این باره می‌گوید: «تمامی حيله‌ها در هر مسئله‌ای از دین، حرام و غیر مجاز است» (ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ۵۶/۴). مالک بن انس (ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۱۰/۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۲۷۶/۱) ابن رشد، بی‌تا، ۴۴/۲؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ۵۵/۴ و ۵۶) و فقهای پیرو او را هم با توجه فتاوی‌شان می‌توان از این دسته شمرد (قرافی، ۱۹۹۴م، ۱۸/۵ و ۳۳۶/۷؛ مغربی، ۱۳۹۸، ۱۹۵/۵ و ۳۲۷؛ دردیر، بی‌تا، ۱۵۶/۴).

باز پژوهی حيله شرعی در
فقه امامیه و اهل سنت

با دقت در فتاوا و سخنان موافقان و مخالفان حيله، می‌توان نتیجه گرفت که همچون فقه امامیه اجمالاً جواز حيله شرعی در فقه مذاهب اهل سنت، اصلی پذیرفته است و ردّ و اثبات‌ها صرفاً به دایره شمول آن بر می‌گردد؛ به گونه‌ای که برخی جواز حيله را در مواردی چون عدم ابطال حق، عدم تغییر احکام شرعی و عدم ورود به حرام دانسته و گروهی دیگر به گونه مطلق قائل به جواز و در مواردی هم به کراهت شده‌اند (سرخسی، بی‌تا، ۲۱۰/۳؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ۵۶/۴؛ ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۶۵/۳-۱۶۶ و ۱۷۰؛ ابن قیم، ۱۹۷۳م، ۲۳۹/۳-۲۴۰ و ۳۳۴). در این میان، شاگردان ابوحنیفه و برخی پیروان شافعی تا بدانجا به جواز حيله‌های شرعی قائل شده‌اند که حتی حیل به ظاهر مباح، و در واقع، نادرست و عوض‌کننده احکام را نیز پذیرفته‌اند (رک: ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۷۳/۳)، در حالی که مالک و ابن حنبل و پیروانشان از این نوع حيله‌ها منع کرده‌اند (رک: ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۰۹-۱۱۰؛ محمضانی، بی‌تا، ۲۴۹)؛ هرچند در مواردی نیز جواز حيله به مالک نسبت داده شده^۱ و مخالفت او به حيله‌های رایج در امور غیر مشروع مثل ربا اختصاص داده شده است (رک: ابن رشد قرطبی، بی‌تا، ۱۵۰/۲ و ۱۷۹؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ۵۶/۳). از برخی سخنان احمد بن حنبل نیز عدم مخالفت کلی او استفاده می‌شود (ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۱۰/۳؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸ق، ۳۱۷/۶). مسئله برای اصحاب و پیروان آن دو وضوح بیشتری دارد؛ به گونه‌ای که برخی از آنان، مواردی از حيله را جایز دانسته و فتوا داده‌اند که حتی با مخالفت امامشان رو به رو بوده است (رک: ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۷۳/۳). بعضی فتاواي آنان در جواز حيله‌های شرعی مؤید این ادعاست (قرافی، ۱۹۹۴م، ۳۸۳/۷ و ۷۰/۱۰؛ مرداوی، بی‌تا، ۳۴/۵، ۴۸۱-۴۸۲ و ۱۲۷/۹؛ بهوتی، ۱۴۰۲ق، ۲۷۳/۳ و ۹۳/۵ و ۳۲۳). حتی افرادی مثل ابن تیمیه و ابن قیم که به شدت با این مقوله مخالفت ورزیده‌اند، نیز تعدادی از حيله‌ها را مباح و روا دانسته‌اند (ابن تیمیه، بی‌تا، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۹-۱۹۱ و ۱۹۲؛ ابن قیم، ۱۹۷۳م، ۲۰۹/۳، ۲۱۴-۲۱۵، ۳۳۳-۲۳۵).

در هر صورت، با امعان نظر در گفتار مخالفان، مقصود از حيله‌های ممنوع آن

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۶۸

۱. از جمله اینکه نکاح محلّل را تنها در فرضی باطل می‌داند که مرد، اراده تحلیل داشته باشد، اما اگر زن قصد تحلیل کند، نکاح مذکور از نظر او باطل نیست؛ بنابراین، به نظر مالک چنین حيله‌ای از طرف زوج، مبطل نکاح نیست (رک: ابن رشد، بی‌تا، ۶۵/۲).

حیلی است که موجب ارتکاب حرام و به عبارتی، باعث حلال شدن حرام خدا یا حرام شدن حلال او می‌شود یا حقی را از بین می‌برد و به دیگری ضرری می‌رساند (رک: ابن تیمیه، بی تا، ۲۳۷/۲، ۱۰۹/۳، ۱۲۶ و ۱۳۱؛ ابن قیم، ۱۹۷۳، ۳-۲۳۹-۲۴۰ و ۲۱/۴؛ بهوتی، ۱۴۰۲، ۴/۱۳۵ و ۲۳۷ و ۲۹۹)، ولی اگر هدف، امری مباح و صحیح باشد و از راهی شرعی استفاده گردد، مجاز است (رک: ابن تیمیه، بی تا، ۳-۱۶۵-۱۶۶؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۴/۳۱۷؛ بهوتی، ۱۴۰۲، ۳/۲۷۳).

برای بررسی صحت و سقم جواز برخی از حیل شرعی و حرمت برخی دیگر، لازم است مهم‌ترین دلایل مطروحه از طرف فقهای امامیه، یا اهل سنت یا هر دو مذهب، نسبت به جواز یا حرمت آن حیل نقد و بررسی شود.

دلایل جواز حيله شرعی و ارزیابی آنها

مهم‌ترین ادله جواز حيله شرعی به شرح ذیل است:

دلیل اول: قرآن

۱- در داستان بت شکنی ابراهیم علیه السلام وقتی که بت پرستان از او پرسیدند: ﴿أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتَانِ يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ (انبیاء/۶۲)؛ «آیا تو با خدایان ما چنین کرده‌ای؟». ابراهیم در پاسخ گفت: ﴿هَذَا فَمَا سَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظُرُونَ﴾ (انبیاء/۶۳)؛ «بلکه این کار را بزرگشان کرده است! از آنها پرسید اگر سخن می‌گویند». در رفع اتهام کذب نسبت به ابراهیم علیه السلام وجوهی چند ارائه شده که براساس دو تا از آنها، پاسخ او مصداق توریه^۱ است که از مصادیق حيله شرعی شمرده شده است. به لحاظ یکی از همین دو احتمال است که برخی از فقهای امامیه به استناد آیه مذکور و گفتار ابراهیم علیه السلام، توسل به حيله شرعی مباح را روا دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ۵/۹۵؛ طبرسی، ۱۴۱۰، ۲/۲۱۳). استناد به این آیه به لحاظ صغروی و کبروی محل ایراد است؛ زیرا به لحاظ صغروی، فرض توریه کردن ابراهیم علیه السلام قطعی نیست و وجوه دیگری نیز برای رفع

باز پژوهی حيله شرعی در
فقه امامیه و اهل سنت

۶۹

۱. توریه آن است که به وسیله مدلول لفظ، معنایی غیر از آنچه ظاهر لفظ بر آن دلالت می‌کند، قصد شود؛ مثلاً از سخن خود: "از تو قرض نگرفتم" قصد وام نگرفتن در محل یا زمان خاصی را غیر از زمان و مکانی که واقعاً در آن، قرض گرفتن رخ داده است، را بکند» (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۵/۳۸۸).

اتهام کذب از آن حضرت ارائه شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ۳۰۰/۱۴). ثانیاً به لحاظ کبروی، توریه حيله شرعی نیست، بلکه یک حکم شرعی مستقل مثل سایر احکام شرعی است که می‌توان از آن در مقام چاره‌جویی و حل مشکل ارتکاب دروغ استفاده کرد؛ به عبارت دیگر، در چنین مواردی دو حکم وجود دارد: حرمت دروغ و خلاف واقع گفتن، و حلیت ابراز کلامی که در واقع راست است و فقط در ظاهر، دروغ تلقی می‌شود. این عمل، حيله شرعی نیست؛ زیرا حيله شرعی در واقع، ارتکاب عمل حرام به شکل دیگر و با پوششی دیگر است، اما توریه اصلاً انجام فعل حرام (ارتکاب دروغ) نیست، بلکه گفتاری راست و جایز است، منتها از آن‌جا که مخاطب توریه، مقصود او را چیز دیگری تصور می‌کند و در فهم کلام متکلم فریب می‌خورد، مصداق حيله لغوی است.

۲- آیه ﴿وَ خُذْ بِیَدِكَ ضِعْفًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ...﴾ (صاد/۴۴)؛ «بسته‌ای از ساقه‌های گندم (یا مانند آن) را بگیر و با آن (همسرت را) بزنی و سوگند خود را مشکن» که مورد استناد برخی فقهای امامیه (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۹۵/۵؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ۳/۳۳۳) و اهل سنت (سرخسی، بی‌تا، ۲۰۹/۳۰) واقع شده است. این نوع اجرای حد به طوری که نه سوگند حضرت ایوب علیه السلام شکسته شود و نه همسرش اذیت شود، یک نوع حيله شرعی برای فرار از یک تنگنای شرعی است که خداوند متعال آن را به پیامبرش آموخت.

در ردّ استدلال به این آیه می‌توان گفت: اولاً در علت صدور فرمان خداوند به اجرای «ضعت» از سوی ایوب علیه السلام احتمالاتی وجود دارد که برخی از صور آن ارتباطی با موضوع حيله ندارد (اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ۵۹/۵). ثانیاً از دیدگاه امامیه (طوسی، ۱۴۰۷ق، ۳۸۰/۵؛ محقق حلّی، ۱۴۰۸ق، ۱۴۳/۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۴۰-۳۴۱/۴۱) اجرای حدّ ضعت یک حکم شرعی الزامی نسبت به افراد مریض یا ناتوان است که عدم عمل به آن خلاف شریعت است و معلوم است که استفاده از یک حکم الزامی که در چارچوب قانون کلی «(سهله و سمحه بودن دین)» و «(نبودن عسر و حرج در دین)» وضع شده، حيله شرعی به شمار نمی‌رود، چنان‌که حيله لغوی هم نیست. از دیدگاه اهل سنت هم اگر ضعت، حکمی الزامی محسوب نشود، مصداق انتقال از یک حکم شرعی

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۷۰

به حکم شرعی دیگری است که نام آن را حيله شرعی نامیده‌اند و صرف نام گذاری، ماهیت یک چیز را عوض نمی‌کند. روشن است ارتکاب چنین احکامی که در لسان اهل سنت، فقط در مقام نام گذاری، موسوم به حيله‌اند نه در ماهیت و به عبارت دقیق‌تر، مصداق حيله لغوی‌اند، در تضاد با احکام و اهداف شریعت نیستند، بلکه در چارچوب اهداف شرع رخ می‌دهند.

۳- «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ...» (بقره/۲۳۵)؛ «گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده‌اند) خواستگاری کنید». به این آیه بر جواز «معارض»^۱ استدلال شده (سرخسی، بی تا، ۲۱۲/۳۰) که از نظر فقهای سنی مذهب، از مصادیق حيله به شمار می‌آید (ابن تیمیه، بی تا، ۱۶۵/۳ و ۲۰۵).

در پاسخ به این استدلال باید گفت: هر چند به وسیله «تعریض» می‌توان از حرام‌رهایی یافت، اما جواز آن، خود، یک حکم شرعی است. در واقع، از سوی شارع برای خواستگاری از زن معتده به عده وفات دو حکم وجود دارد: یکی حکم حرمت که مربوط به تصریح در خواستگاری است و دیگری حکم جواز که به خواستگاری کنایه‌ای ارتباط می‌یابد و مکلف برای فرار از حرمت، از حکم دوم شارع (تعریض) استفاده می‌کند و از حکم حرمت به حکم جواز منتقل می‌شود. چنین اقدام مجازی، حيله شرعی نیست، بلکه مصداق حيله لغوی است که از محل بحث خارج است.

در توضیح بیشتر باید گفت: خداوند متعال در باره بسیاری از امور با توجه به نوع عملکرد و نیت انسان دو حکم حلیت و حرمت دارد؛ مثل انجام نماز که به قصد قربت، حلال و به قصد ربا، حرام است، یا بیع که در قالب ربا حرام و به شکل غیر ربوی، حلال است. نیز مثل بیع که در زمان اقامه نماز جمعه حرام، و در زمانی دیگر حلال است. بر اساس این، همان‌گونه که انتقال از «انجام این امور به شکل حرام» به «انجام آن‌ها در قالب فعل حلال»، موسوم به حيله شرعی نیست، مواردی چون انتقال از «انجام خواستگاری به شکل صریح» به «انجام خواستگاری به گونه کنایه‌ای» هم

بازپژوهی حيله شرعی در
فقه امامیه و اهل سنت

۱. خواستگاری کنایه‌ای از زن در عده وفات.

حیله شرعی نیست، بلکه انجام یک عمل، به گونه حلال است. حتی اگر نام گذاری این نوع اقدام را به حیله شرعی تسامحاً بپذیریم، ارتکاب آن هیچ گونه تعارضی با مقاصد و اهداف شریعت ندارد و دلیلی بر عوض شدن احکام الهی و به سخره گرفتن آن‌ها نیست؛ زیرا اساساً شریعت اسلامی برای همین آمده است که راه‌های حلال و حرام را به مردم نشان دهد و تشویق به انجام امور به شکل حلال کند.

۴- آیه ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ...﴾ (نحل/۱۰۶): «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند، در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است» که درباره عمّار بن یاسر نازل شده و اینکه تحت شکنجه مشرکان مکه مجبور به اظهار کفر شد، اما کارش مورد تأیید پیامبر ﷺ قرار گرفت (جصاص، ۱۴۰۵ق، ۱۳/۵؛ طوسی، بی تا، ۴۲۸/۶؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ۲/۶۳۶). این اقدام عمار، حیله‌ای شرعی تلقی شده است (بحیری، ۱۳۶۷، ۴۶۱).

در پاسخ به این استدلال باید گفت که آیه مربوط به جواز تقیّه است که یک حکم شرعی ثانوی مستقل و اضطراری است در واقع، دو حکم شرعی وجود دارد: حرمت دروغ در شرایط عادی و حلیت دروغ در شرایط اضطراری (مثل حفظ جان مسلمان). این نیز حیله شرعی نیست؛ زیرا چنان که گفته شد، حیله اصطلاحی، ارتکاب عمل حرام به شکل دیگر و با پوششی دیگر به قصد فرار از حرام است، اما تقیّه گرچه اقدام به دروغ است ولی آن دروغ، استثنائاً به حکم شارع حرام نیست. پس تقیّه، انجام فعل مباح است نه اینکه حرام به گونه دیگر و با پوشش دیگر تحقق پذیرد. اینجا نیز به دلیل آنکه مخاطب تقیّه فریب می خورد، مصداق حیله لغوی به شمار می آید.

۵- آیه ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً...﴾ (آل عمران/۲۸): «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود)؛ مگر اینکه از آن‌ها بپرهیزید (و به سبب هدف‌های مهم‌تری تقیّه کنید)». معاشرت دوستانه یک مسلمان با کفار، به صورت ظاهری و به منظور دفع آزار آنان، با وجود داشتن کینه

جستارهای
فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۷۲

باطنی، مصداق حيله شرعی، آن هم از نوع مجاز تلقی شده است (بحیری، ۱۳۶۷، ۴۱۴)، در حالی که این کار، مصداق حيله لغوی یا تقیه است و ارتباطی با حيله اصطلاحی ندارد.

آیات دیگری نیز وجود دارند که بر روایی برخی از حيله‌های مباح، به آن‌ها استدلال شده که به دلیل خروج موضوعی و ورود آن‌ها در مصادیق حيله لغوی از تبیین آن‌ها خودداری می‌شود (رک: بحیری، ۱۳۶۷، ۴۱۴-۴۵۶). با توجه به ارزیابی‌ای که از ادله مذکور به عمل آمد، آنچه فقهای فریقین جایز دانسته‌اند، در واقع، حيله شرعی نیست، بلکه حيله لغوی یا انتقال از یک حکم شرعی به حکم شرعی دیگر است.

دلیل دوم: سنت

از روایاتی که می‌توان به آن‌ها در جواز حيله استناد کرد، موارد ذیل است:

۱- سوید بن حنظله می‌گوید: «خارج شدیم و وائل بن حجر که قصد دیدار با پیامبر ﷺ را داشت، همراه من بود. (در بین راه) دشمنانش بر او دست یافتند و کاروانیان از این که سوگند یاد کنند (که با او نسبتی دارند) خودداری کردند. قسم به خدا خوردم که برادر من است. به همین علت دشمن دست از سر او برداشت. ماجرا را خدمت پیامبر ﷺ بازگو کردم. فرمود: راست گفتی! مسلمان با مسلمان برادر است». برخی فقیهان تأیید شدن عمل سوید از سوی پیامبر ﷺ را یکی از دلایل خود بر جواز حيله شرعی دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ۹۵/۵؛ طبرسی، ۱۴۱۰، ۲/۲۱۳). اگر از ضعف سند این حدیث چشم‌پوشی شود (خویی، بی‌تا، ۱/۳۹۹) بر جواز توریه دلالت دارد که پیشتر به آن پاسخ داده شد.

۲- امام صادق علیه السلام در یک حدیث، ضمن حکم به جواز مبادله هزار درهم به ضمیمه یک دینار با دو هزار درهم از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «نعم الشیء الفرار من الحرام الی الحلال» (کلینی، ۱۴۰۷، ۵/۲۴۷)؛ چه خوب است از حرام به سوی حلال فرار کرد».

بر اساس این حدیث مشهور که مورد استناد برخی از فقها قرار گرفته (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ۴/۵۲۹؛ حائری طباطبایی، ۱۴۱۸، ۸/۴۳۹؛ یزدی، ۱۴۱۴، ۱/۴۳) و به عقیده

برخی از فقها در ستایش از این قبیل حيله‌های شرعی وارد شده (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۰۱/۳۲)، مبادله همجنس با همجنس به ضمیمه یک جنس دیگر با وجود کم و زیادی جایز است.

این نشان می‌دهد که خداوند در مسئله دو حکم دارد:

۱- حکم حرمت، در جایی که مبادله همجنس با همجنس با کم و زیادی تحقق پذیرد.

۲- حکم جواز و حلیت در جایی که جنس ناقص به ضمیمه جنسی دیگر با همجنس بیشتر مبادله شود.

طبق حدیث مذکور، انجام هر کدام از این دو معامله، حکم مخصوص به خود دارد، اما به نظر می‌رسد این زمانی است که از همان ابتدا قصد جدی معاوضه یک دینار و هزار درهم با دو هزار درهم در میان باشد نه اینکه با توسل به حيله شرعی و در واقع به قصد ارتکاب همان حرام (مبادله هزار درهم با دو هزار درهم) بتوان ظاهرسازی کرد و با ضمیمه کردن جنسی دیگر به جنس ناقص به شکل صوری از ارتکاب حرام فرار نمود. اگر این گونه باشد، در تعارض آشکار با دلایل بی‌شمار ناهی از رباخواری با آن همه شدت و غلظت، و منافی اهداف و مقاصد شریعت از وضع احکام خواهد بود؛ بنابراین، این حدیث هرچند از نظر عده‌ای از فقها (میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ۵۸/۲) صحیح شمرده شده، یا باید به دلیل تعارض با آیات و روایات متواتر دال بر حرمت ربا کنار گذاشته شود یا اینکه به گونه‌ای که گفته شد، توجیه شود.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۷۴

دلیل سوم: اطلاق و عموم ادله

صاحب جواهر در این باره می‌گوید: «اشکال و اختلافی نیست در اینکه از نظر شرع، توسل به حيله‌های مباح و نه حرام...، به دلیل اطلاق و عموم ادله، و در صورت عدم علم به منافات آن با غرض و خواسته شارع، جایز است» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۰۳/۳۲)؛ مثلاً اگر شخصی کالایی را به صورت نسیه به دیگری بفروشد، می‌تواند قبل یا بعد از فرارسیدن زمان پرداخت ثمن، همان کالا را به صورت نقد از مشتری بخرد؛ گرچه همراه با زیادتی یا نقصان باشد؛ زیرا آن گونه که از روایات استفاده می‌شود،

معامله مذکور در واقع، دو معامله جداگانه است (بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۹/۱۲۶-۱۲۷) و از آنجا که هر کدام از آنها یک بیع مستقل محسوب می‌شود، عموم ادله حلیت بیع شامل آنها می‌شود و حکم به صحت‌شان می‌گردد. این زمانی است که در بیع اول، بیع دوم شرط نشده باشد و بیع اول واقعاً تحقق یابد و گرنه حکم به بطلان آن می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۹/۱۲۷-۱۲۸)؛ زیرا در این صورت به شکل دیگری ربا تحقق می‌یابد.

در نقد این دلیل می‌توان گفت: این سخن زمانی صحیح است که شخص به گونه‌ای واقعی موفق به تغییر موضوع شود و علم به منافات آن با غرض شارع هم نداشته باشد؛ وگرنه، مشمول اطلاق و عموم ادله نمی‌شود؛ مثل «قرض به شرط معامله محاباتی» که برای فرار از ربا انجام می‌گیرد، ولی در واقع، مصداق معامله ربوی است؛ زیرا در این نوع معامله، شخص وام‌دهنده که شرعاً نمی‌تواند در مقابل وام خود زیاده بگیرد، به این حيله متوسل می‌شود که به وام‌گیرنده، بدون شرط ربا مبلغی را قرض می‌دهد مشروط به اینکه کالایی را به بیشتر از ثمن‌المثل از او بخرد و یا کالایی را به بهایی کمتر از ثمن‌المثل به او بفروشد. در اینجا قرض‌گیرنده به لحاظ نیازی که به وام مذکور دارد، مجبور است شرط را بپذیرد و گرنه در شرایط عادی هرگز حاضر به انجام چنین معامله‌ای نخواهد بود؛ بنابراین، وام‌گیرنده که هدفش رسیدن به زیادی و مال ربوی است، فقط ظاهر قضیه را عوض کرده و در واقع، عمل او مصداق معامله ربوی است.

بازپژوهی حيله شرعی در
فقه امامیه و اهل سنت

دلایل حرمت حيله و ارزیابی آنها

مهم‌ترین ادله حرمت حيله شرعی به شرح ذیل است:

دلیل اول: قرآن

در این خصوص به چند دسته آیه استناد شده است:

۱- آیات مربوط به داستان حيله‌گری اصحاب سبت که بیشترین توجه مخالفان حيله، به آن معطوف است: ﴿وَسَأَلْتَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (اعراف/۱۶۳)؛ (و از آنها درباره (سرگذشت) شهری که در ساحل دریا بود،

بپرس! زمانی که آن‌ها در روزهای شنبه، تجاوز (و نافرمانی) خدا می‌کردند؛ همان هنگام که ماهیانشان، روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت و عبادت بود، بر سطح آب) آشکار می‌شدند، اما در غیر روز شنبه، به سراغ آن‌ها نمی‌آمدند. این چنین آن‌ها را به چیزی آزمایش کردیم که نافرمانی می‌کردند». این آیه و دیگر آیاتی که در این خصوص نازل شده (بقره/۶۵ و ۶۶؛ نساء/۴۷ و ۱۵۴؛ اعراف/۱۶۴-۱۶۶)، چنان که در روایات آمده، مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است که از طرف خداوند، دستور یافتند که در روز شنبه ماهی صید نکنند و به علت مخالفت با آن دستور به بوزینه تبدیل شدند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲۹/۲؛ قمی، ۱۳۶۷، ۱/۲۴۴-۲۴۵). این گروه از بنی اسرائیل که می‌دیدند تعداد ماهیان در روز شنبه، زیاد و در سایر ایام هفته کم است، به حيله‌ای متوسل شدند تا بدان وسیله آن‌چه خدا حرام کرده بود، برای خویش حلال کنند. آنان با ساختن راه‌هایی که به گودال‌هایی منتهی می‌شد به گونه‌ای که برای ماهی‌ها ورود به آن گودال‌ها ممکن و بیرون رفتنشان غیر ممکن باشد، ماهی‌های گرفتار شده در روز شنبه را روز یکشنبه صید می‌کردند. این نحوه عمل قوم یهود، یک نوع حيله شرعی محسوب شده (طوسی، بی تا، ۱۲/۵؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ۱/۱۸۵-۱۸۶ و ۴۴۴-۴۴۵) و مجازات آنان از نظر برخی فقهای امامیه و اهل سنت دلیل بر حرمت حيله مذکور گرفته شده است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ۹۶/۵؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ۲/۲۱۴؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۲۵/۳۷۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۲/۲۰۱؛ ابن بطة، ۱۴۰۳ق، ۵۰ و ۵۱؛ ابن قدامه، ۱۴۰۵ق، ۴/۵۶ و ۵/۲۰۴؛ ابن قیم، ۱۹۷۳م، ۳/۱۶۲-۱۶۳ و ۴/۲۳۰). این حيله از آن جهت حرام شمرده شده که در واقع، فرار از حرام به سوی حرام بوده است نه از حرام به حلال؛ زیرا با وجود وقوع شکار در روز یکشنبه، در اثر اقدام یهود به کندن گودال‌ها و ... در روز شنبه، حقیقتاً صید ماهیان در همان روز شنبه اتفاق می‌افتاد. دقیقاً مثل آن‌جا که صیادی، تعدادی ماهی را در تور ماهیگیری گرفتار کند و سپس آن‌ها را از تور جدا نماید و در داخل آب به حال خود رها سازد و سپس روز بعد از تور برگیرد.

۲- آیات نکوهش کننده خدعه‌ورزان: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۰﴾ يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا
يَشْعُرُونَ ﴿۱۰۱﴾ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿۱۰۲﴾

جستارهای
فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۷۶

(بقره/۸-۱۰)؛ «گروهی از مردم کسانی هستند که می‌گویند: (به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم در حالی که ایمان ندارند) می‌خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی‌دهند؛ (اما) نمی‌فهمند در دل‌های آنان یک نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به سبب دروغ‌هایی که می‌گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آنهاست».

این آیات و آیه ۱۴۲ نساء، مبین حرمت خدعه منافقانی هستند که با تظاهر به ایمان و اسلام و اختفای کفرشان، با خداوند و مؤمنان خدعه می‌ورزند. حيله هم یک نوع خدعه با خداست (ابن‌بطه، ۱۴۰۳ق، ۱/۴۲؛ ابن‌تیمیه، بی‌تا، ۳/۱۱۲؛ ابن‌قیم، ۱۹۷۳م، ۳/۱۶۱)؛ زیرا مخادعه عبارت است از ظاهر کردن کاری نیک و پنهان کردن خلاف آن و این همان حقیقت حيله است (ابن‌تیمیه، بی‌تا، ۳/۱۱۳).

در پاسخ باید گفت، این آیات، هیچ‌گونه ارتباطی با حيله شرعی ندارند، به ویژه این که نفاق مورد بحث در آیه، مربوط به اصول عقاید است، در حالی که محل نزاع، فروع دین و احکام شرعی است؛ بنابراین، قیاس خدعه و نفاق با حيله شرعی هم از حیث موضوع و هم هدف، قیاس مع‌الفارق است. از لحاظ موضوع که روشن است و اما از نظر هدف، غرض اصلی منافق از توسل به خدعه، رسیدن به حرام و یک امر نامشروع است، ولی هدف مسلمانانی که گاه به برخی از حيله‌های شرعی متوسل می‌شوند، فرار از ارتکاب حرام و رسیدن به آن به نحو مشروع و مجاز است.

۳- آیات ناهی از اضرار زن و مرد به یکدیگر در زمان عده طلاق؛ مانند آیه: ﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا...﴾ (بقره/۲۲۸)؛ «زنان مطلقه باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند! [= عده نگه دارند] و اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم‌هایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان برای بازگرداندن آنها (و از سرگرفتن زندگی زناشویی) در این مدت (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که (براستی) خواهان اصلاح باشند».

طبق مفاد این آیه، زنان مطلقه مجاز نخواهند بود در ایام عده، فرزند یا عادت

ماهیارنه خود را پنهان کنند (طوسی، بی تا، ۲/۲۳۹-۲۴۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۲/۵۷۵) بدان منظور که زودتر از عده بیرون آمده یا در رجوع شوهران خود خلل ایجاد کنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۲/۲۳۱). نیز رجوع شوهر به زن مطلقه در عده طلاق رجعی نباید به هدف اضرار به او باشد؛ بدین گونه که او را طلاق دهد و تا نزدیکی پایان عده صبر نماید و در آن زمان به او رجوع کند. سپس مدتی او را به حال خود رها ساخته و بار دیگر طلاقش دهد و تا نزدیک انقضای عده به سراغ او نرود و در واپسین لحظات مجدداً به او رجوع کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۲/۵۷۵)؛ بنابراین، پنهان کاری زن نسبت به حاملگی خود و نیز رجوع شوهر به زن مطلقه در عده طلاق رجعی یک نوع حيله حرام است (بحیری، ۱۳۷۶، ۷۶ و ۷۸). این نوع از آیات نیز بر حرمت حيله شرعی دلالت ندارند؛ زیرا حيله‌های مورد اشاره در آیه، در واقع مصادیقی برای خدعه مذموم و یا حيله لغوی هستند؛ چون قاعدتاً در حيله شرعی، شخص به دنبال تصحیح عمل خود و یا ایجاد گشایش و توسعه برای خویش می‌باشد؛ ولی در این حيله‌ها، شخص خدعه‌گر با پنهان کردن نیت و هدف اصلی خود، به دنبال انجام عمل حرام؛ یعنی زیان رساندن به همسر خود با سوء استفاده از احکام شرعی است.

۴- آیه ناهی از به ریشخند گرفتن آیات و احکام خدا: ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًّا...﴾ (بقره/۲۳۱)؛ و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به طرز صحیحی آن‌ها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده‌ای آن‌ها را رها سازید! و هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، آن‌ها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. (و با این اعمال، و سوء استفاده از قوانین الهی)، آیات خدا را به استهزا نگیرید». چنین آیه‌ای که مورد استناد برخی از فقهای اهل سنت قرار گرفته (ابن تیمیه، بی تا، ۳/۳۴۳؛ ابن قیم، ۱۹۷۳م، ۳/۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۵ و ۳۳۴)، دو جمله از آن بیشتر مورد نظر است: یکم- عبارت ﴿وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا﴾ که مطابق آن، حيله‌ای که در آن از یک حکم شرعی جهت رسیدن به یک هدف حرام استفاده می‌شود، محکوم به حرمت است. برخی معتقدند عبارت مذکور بر حرمت چند حيله دلالت دارد که

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۷۸

از آن جمله است: ا- رجوع مرد به زن به قصد طولانی کردن دوره عده او، بدین صورت که او را طلاق دهد و سپس تا نزدیکی پایان عده، او را واگذارد و سپس به وی رجوع کند. در طلاق دوم و سوم نیز این کار را انجام دهد و بدین سان، دوران عده، نه ماه به درازا کشد. ب- رجوع پیوسته مرد به زن با هدف وادار کردن او به دادن فدیة و گرفتن طلاق، در حالی که نه نشوز کرده و نه بدکاری از او سرزده است (بحیری، ۱۳۷۶، ۹۴).

دوم- عبارت «وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا» به دلیل آنکه مقصود از «آیات الله» احکام شرعی خداوند است (ابن تیمیه، بی تا، ۳/۳۴۳: قرطبی، ۱۳۶۴، ۳/۱۵۶)، بر حرمت حیلہ‌های مخالف مقاصد شارع از تشریح احکام دلالت دارد (بحیری، ۱۳۷۶، ۹۴).

نقدی که بر استدلال به آیه قبلی وارد بود بر دلالت این آیه در قسمتی که مربوط به آزار رساندن مرد به همسر مطلقه خود در ایام عده رجعی است، نیز عیناً وارد خواهد بود؛ اما در آن بخش از آیه که به صورت مطلق، بازی گرفتن آیات خداوند مورد نهی قرار گرفته است، اگر مقصود از «آیات الله» امری غیر از احکام شرعی باشد، از محل بحث خارج است و اگر مراد، احکام شرعی باشد، در آن صورت، حرمت استفاده از احکام شرعی در غیر مقاصد و اهدافشان فهمیده می‌شود. بنابراین هر حیلہ‌ای که مقاصد احکام و غرض شارع از تشریح آنها را به بازی گیرد، قطعاً حرام می‌باشد و حرمت مستفاد از این آیه، منحصر به چنین حیلہ‌هایی است.

افزون بر این آیات، به آیات دیگری نیز در این خصوص استدلال شده (بحیری، ۱۳۷۶، ۹۷-۱۴۳) که به وضوح از موضوع بحث خارج، و در مفهوم لغوی حیلہ داخل اند. نتیجه اینکه غیر از آیه سبت که مثبت حرمت بکارگیری حیلہ شرعی‌ای است که به قصد ارتکاب حرام با ظاهر و پوسته‌ای شرعی انجام پذیرد، سایر آیات ربطی به حیلہ مصطلح شرعی ندارند.

دلیل دوم- سنت

۱- احادیث مذمت کننده یهود از به کارگیری حیلہ برای بهره بردن از پیه حرام؛ مانند این حدیث که پیامبر ﷺ فرمود: «لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم»

فباعوها و أكلوا أثمانها» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۷۱/۱۰۰؛ بخاری، ۱۴۰۷ق، ۷۷۵/۲؛ نیشابوری، بی تا، ۱۲۰۸/۳)؛ خداوند یهود را لعنت کند که پیه‌ها بر آن‌ها حرام شد (ولی) آن‌ها را فروختند و پولهایشان را خوردند». علت لعن آن‌ها از سوی پیامبر ﷺ این بود که یهودیان برای فرار از ممنوعیت استفاده از پیه، حیل‌های بدین گونه اندیشیدند که ابتدا پیه‌ها را ذوب کرده، سپس اقدام به فروش روغن به دست آمده نمودند، با این تصور که چنین کاری باعث تغییر اسم پیه و برداشته شدن موضوع حرمت می‌شود و دیگر متهم به استفاده از آن نمی‌شود (رک: ابن تیمیه، بی تا، ۱۲۳/۳-۱۲۴)؛ از این رو، برخی از فقهای امامیه و اهل سنت به استناد این نوع احادیث، حیل‌هایی از این دست را حرام دانسته‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ۹۵/۵-۹۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ۲/۲۱۴؛ ابن تیمیه، بی تا، ۵۷/۳ و ابن قیم، ۱۹۷۳م، ۱۱۲/۳ و ۱۶۰). ابن حجر عسقلانی آن را از جمله دلایل کسانی ذکر کرده که معتقدند حیل‌هایی که شخص به وسیله آن‌ها از یک راه مباح به ابطال حق یا اثبات باطلی می‌رسد، حرام‌اند (ابن حجر، بی تا، ۳۲۶/۱۲).

در اینجا اقدام قوم یهود، در واقع، ارتکاب حرام به شکلی دیگر بوده است؛ زیرا همان گونه که از اطلاق این احادیث استفاده می‌شود و چنان که برخی از فقهای امامیه نیز تصریح کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۰/۱) پیه با تمامی منافعش، چه به صورت جامد و چه مایع، بر قوم یهود حرام بوده است؛ بنابراین، ذوب کردن پیه در ماهیت قضیه تفاوتی ایجاد نکرده و به وسیله آن، تخلّص از حرام رخ نداده است. پس هر

جستارهای
فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۸۰

۱. مقتضای واژه «لعن» در این حدیث، حرمت بیع پیه‌های ذوب شده است. فقهایی که در باره حدیث مذکور بحث کرده‌اند، معنایی غیر از حرمت را برای واژه «لعن» ذکر نکرده و به گونه‌ای سخن گفته‌اند که گویی دلالت آن بر حرمت مفروغ‌عنه است. برای نمونه، شیخ انصاری در مقام پاسخ از اشکالی که از ناحیه این حدیث متوجه ادعای او می‌شود (مبنی بر اینکه شحوم مثل طین فقط اکلشان حرام است نه باقی منافع آن‌ها و لذا بیع شحوم جایز است)، اشاره‌ای به دلالت احتمالی واژه «لعن» بر کراهت نمی‌کند؛ بلکه به گونه‌ای پاسخ می‌دهد که گویی واژه «لعن» هیچ مقتضایی جز حرمت ندارد (رک: انصاری، ۱۴۱۵ق، ۲۰/۱). اساساً اگر مقتضای واژه «لعن» حرمت نمی‌بود، از ناحیه این حدیث اشکالی متوجه ادعای شیخ نمی‌شد. شارحان مکاسب و محشبان نیز چون شیخ، دلالتش را بر حرمت مفروغ‌عنه دانسته و بحثی از لحاظ دلالت آن بر کراهت نکرده‌اند (رک: مامقانی، ۱۳۱۶، ۱۸/۱؛ سید یزدی، ۱۴۲۱ق، ۱۴/۱؛ ابروایی، ۱۴۰۶، ۴/۱؛ شهیدی تبریزی، ۱۳۷۵، ۱۹/۱). سایر فقها نیز همین طرز تلقی را داشته‌اند (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ۲۴۷/۱؛ خوئی، بی تا، ۴۱/۱-۴۲؛ حسینی شیرازی، بی تا، ۴۱/۱؛ حسینی منتظری، ۱۴۱۵ق، ۱۴۳/۱؛ سبحانی، ۱۴۲۴، ۳۱-۳۲). در این حدیث، گذشته از اینکه قرینه‌ای بر حکمی غیر از حرمت وجود ندارد، قرآنی بر اراده حرمت از «لعن» نیز هست که عبارتند از: عبارت «حرمت علیهم الشحوم» و عبارت: «ان الله اذا حرم علی قوم اكل شيء حرم علیهم ثمنه» که در همین حدیث نبوی، بعد از جمله‌ی حاوی «لعن یهود» آمده است: «لعن الله اليهود حرمت علیهم الشحوم فباعوها و أكلوا ثمنها و إن الله تعالی اذا حرم علی قوم اكل شيء حرم علیهم ثمنه» (نوری، ۱۴۰۸، ۷۳/۱۳).

حیله‌ای که به تغییر در ماهیت موضوع منجر نشود، سبب فرار از حرام نمی‌شود و در نتیجه حرام نیست.

۲- حدیث نبوی ﷺ «یا علی! انّ القوم سیفتنون بأموالهم... فیستحلّون الخمر بالتبذ و السّحت بالهدیه و الرّبا بالبیع» (نهج البلاغه، ۲۲۰)؛ ای علی! به زودی مسلمانان با اموال خود آزموده می‌شوند... شراب را به نام آب انگور، رشوه را به نام هدیه و ربا را به نام بیع حلال می‌شمردند. این روایت که مورد استناد برخی فقهای امامیه قرار گرفته (مطهری، ۱۳۶۴، ۲۴۱) و نیز روایاتی مانند روایت نبوی ﷺ «لیشربنّ ناس من امتی الخمر یسمونها بغير اسمها...» (ابن ماجه، بی تا، ۱۳۳۳/۲)؛ عده‌ای از امت من شراب را می‌نوشند و آن را به نام دیگری می‌خوانند، که از نظر تعدادی از فقهای اهل سنت بر حرمت چنین حیله‌هایی دلالت دارند (ابن قدامه، ۱۴۰۵، ۵۶/۴؛ ابن تیمیه، بی تا، ۱۱۹/۳-۱۲۰، ۱۲۷ و ۱۲۹؛ ابن قیم، ۱۹۷۳، ۱۱۵-۱۱۷/۳) و همچنین حدیث نبوی ناهی از هدیه دادن به کارگزاران زکات (بخاری، ۱۴۰۷، ۲۵۵۹/۶؛ ابن تیمیه، بی تا، ۲۴۱/۳)، در نکوهش حلال شمردن محرّمات الهی با تغییر عناوین ظاهری بدون تغییر در ماهیت و حقیقت آنها وارد شده‌اند. چنانکه پیدا است، چنین حیلی اساساً مصداق خدعه یا حیله لغوی هستند و از محل نزاع خارج‌اند؛ زیرا خود شخص خدعه‌گر هم می‌داند که عملش حرام است، ولی برای فریب اذهان مسلمانان و فرار از مذمت آنان اقدام به تغییر اسم می‌کند.

۳- حدیث نبوی ﷺ «لعن الله المحللّ و المحللّ له (نسائی، ۱۴۱۱، ۳/۳۲۵ و ۳۵۴؛ بیهقی، ۱۴۱۴، ۲۰۷/۷ و ۲۰۸)؛ خداوند، محلّل (حلال‌کننده) و محلل له (حلال‌شده به نفع او) را لعنت کند». این حدیث به عقیده برخی از فقهای اهل سنت بر حرمت و بطلان نکاح تحلیلی دلالت دارد (ابن تیمیه، بی تا، ۱۰۰/۳-۱۰۱)؛ به همین سبب، آن را یکی

باز پژوهی حیله شرعی در
فقه امامیه و اهل سنت

۱. نکاح تحلیلی مربوط به زنی است که سه بار طلاق داده شده و شوهرش حق رجوع یا ازدواج با او را ندارد و ازدواج مجدد آن‌ها مشروط به ازدواج آن زن با مرد دیگر است؛ به گونه‌ای که اگر شوهر دوم بعد از مقاربت، او را به هر دلیلی طلاق دهد، شوهر نخست می‌تواند بعد از گذشتن عده، دوباره او را به همسری برگزیند. حال اگر «محلّل» به قصد حلال کردن زن مطلقه بر شوهر اول او، با آن زن ازدواج و مقاربت کند و سپس او را طلاق دهد، به آن نکاح تحلیلی گویند. به عقیده فقهای اهل سنت، چه در متن عقد چنین اقدامی شرط شود و چه خود محلل نیت تحلیلی داشته باشد، در ماهیت این قضیه تفاوتی ایجاد نمی‌شود (ر.ک: ابن تیمیه، بی تا، ۱۰۰/۳-۱۰۱).

از دلایل حرمت حيله شرعی تلقی کرده‌اند (ابن‌قیم، ۱۹۷۳م، ۱۵۹/۳-۱۶۰). استناد به این حدیث زمانی صحیح است که حکم حرمت از واژه «لعن» استفاده شود. در این صورت، حرمت حيله‌هایی را ثابت می‌کند که بدون قصد جدی انجام می‌پذیرند و با غرض شارع منافات دارند؛ زیرا نکاح تحلیل از یک‌سو، صوری است و از سوی دیگر، با تشریح حکم تحلیل بعد از وقوع سه طلاق که جدایی همیشگی زوجین اول باشد، تنافی دارد؛ زیرا تحقق مقاربت در ازدواج با شوهر دوم شرط شده که این خود نشانه‌ای بر رضایت شارع به تداوم زندگی جدید زن است (رک: علی‌محمدی و ناصری‌مقدم، ۱۳۸۳، ۱۱۰-۱۲۴).

نتیجه اینکه صرف نظر از روایاتی که ارتباطی با حيله مصطلح شرعی ندارند، باقی احادیث، بر حرمت حيله‌های دلالت می‌کنند که به تغییر در ماهیت موضوع منجر نشوند و موجب ارتکاب حرام به شکلی دیگر گردند یا با غرض شارع در تنافی باشند.

دلیل سوم: عقل

این دلیل متشکل از دو مقدمه است: الف) تأمین غرض شارع در جایی که قطعاً معلوم باشد، به حکم عقل واجب است. ب) هر چه عقل به آن حکم کند، شرع نیز به آن حکم خواهد کرد (مطهری، ۱۳۶۴، ۲۱۱-۲۱۲ و ۳۲۹-۲۴۰ و ۲۷۰)؛ در نتیجه، تأمین غرض شارع، واجب و نقض آن، حرام است.

این دلیل می‌تواند تعبیری دیگر باشد از آنچه که صاحب جواهر در این باره ابراز داشته است: «هر چیزی که در بردارنده نقض غرض اصل مشروعیت یک حکم باشد، حکم به بطلانش می‌شود؛ همان گونه که تعداد زیادی از بزرگان به آن اشاره کرده‌اند» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۰۲/۳۲). مانند جایی که برخی از مردم برای فرار از پرداخت زکات و خمس، کالای کم ارزشی را به فقیری که راضی به چنین معامله‌ای است، می‌فروشد. سپس بهای آن را به جای پولی که از خمس یا زکات بدهکارند، حساب می‌کنند. چنین حيله‌ای با غرض شارع منافات دارد؛ زیرا مقصود شارع از تشریح خمس و زکات، نظم بخشیدن به امور اقتصادی مردم و تأمین نیاز فقرا از این طریق بوده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۰۲/۳۲).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۸۲

دلیل چهارم: لزوم تبعیت عقد از قصد

بر اساس این قاعده، هر عقد و ایقاعی که معنای آن قصد نشده باشد یا معنای دیگری غیر از مقصود اصلی شارع از وضع یا امضای آن اراده شود، باطل است. به همین سبب، برخی، به استناد قاعده مذکور، حیل‌های باب ربا را که قصد جدی در آنها وجود ندارد و مقصود اصلی دو طرف معامله، انجام بیع و غیر آن نیست بلکه دادن و گرفتن ربا است، باطل می‌دانند (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۴۸۸/۸؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۳۶/۱۹ و ۲۶۹-۲۷۰) و چون معامله ربوی و گرفتن ربا حرام است، طبیعتاً قصد رسیدن به این حرام، به چنین معامله‌ای سرایت کرده و آن را حرام می‌سازد.

بی‌تردید، صرف اجرای صیغه در یک عقد یا ایقاع، در تحقق مسمای آن کافی نیست و وجود اعتباری معاملات شرعی یا عقلایی مورد تأیید شارع، به قصد و اراده شخص وابسته است؛ بنابراین، اگر عقد یا ایقاعی به شکل صوری انجام گیرد، به واسطه عدم مطابقت قصد با صیغه، مسما و معنای آن واقع نمی‌شود و باطل است. حال اگر استفاده از حیل خاصه در یکی از مصادیق عقود و ایقاعات، حاکی از عدم مطابقت بین لفظ و قصد جدی باشد، راهی جز بطلان آن عقد باقی نمی‌ماند.

بازپژوهی حیل‌های شرعی در
فقه امامیه و اهل سنت

نتیجه‌گیری

۸۳

هر چند جواز و حرمت برخی از حیل‌های شرعی، مورد تصریح فقهای امامیه و اهل سنت قرار گرفته، با ارزیابی ادله اقامه شده از سوی فریقین بر جواز و حرمت حیل‌های شرعی، نتیجه دیگری به دست می‌آید و آن این است که برخی از مصادیق جایز حیل‌ها از نگاه آنان حیل‌های شرعی نیست، بلکه حیل‌های لغوی یا صرف انتقال از یک حکم شرعی به حکم دیگر و به عبارتی روشن‌تر، انتخاب حکم شرعی حلیت به جای حکم شرعی حرمت است؛ زیرا آن موارد، یا مصادیق توریه‌اند یا مصادیق تقیه‌اند (مثل قضیه عمار یاسر)، و تقیه هم مثل توریه از احکام شرعی مستقل و البته حکمی ثانوی و اضطراری است که از توریه نسبت به صدق حیل‌های شرعی، دورتر است؛ زیرا تقیه دقیقاً اقدام به دروغ‌گویی است که با عنوان اولیه‌اش حرام است، اما در مواقع اضطرار (مثل حفظ جان مسلمان) از نظر شارع مقدس، استثنائاً جایز شمرده شده است. پس تقیه

در واقع و از ابتدا، ارتکاب فعل مباح است. اینجا نیز به دلیل آنکه مخاطب تقیه، فریب می خورد، مصداق حيله لغوی است. برخی موارد نیز مثل تعریض، مصداق انتقال از یک حکم حرام به حکم حلال هستند و اطلاق حيله شرعی بر آنها، غلط یا تسامحی است. اگر در راستای عدم مخالفت با برخی فقهای امامیه و اهل سنت، بر این حیل لغوی، تسامحاً حيله شرعی اطلاق گردد، ارتکاب آنها هیچ گونه تعارضی با مقاصد و اهداف شریعت ندارد و دلیلی بر عوض شدن احکام الهی و به سخره گرفتن آنها نیست؛ زیرا اساساً شریعت اسلامی برای نشان دادن راههای حلال و حرام و تشویق مردم به انجام امور به شکل حلال آمده است. از طرفی دیگر، برخی از مواردی که اصطلاحاً حیل شرعی نامیده می شوند، به سبب وقوع در ارتکاب حرام؛ منتها به شکلی دیگر (مثل حيله اصحاب سبت و حيله يهود در ذوب کردن پیه)، یا به دلیل مخالفت با اغراض و اهداف شریعت (مانند نکاح تحلیل و آن موردی که برای فرار از پرداخت زکات و خمس کالای کم ارزشی به فقیری که راضی به چنین معامله ای است، فروخته و سپس بهایش به جای بدهی خمس یا زکات حساب گردد) یا به سبب اینکه باعث تغییر ماهیت موضوع حکم حرام نمی شوند (مثل حلال شمردن رشوه و ربا با صرف تغییر دادن اسم آنها به هدیه و بیع)، حرام اند. در این میان، مواردی هم مثل مبادله هزار درهم به ضمیمه یک دینار با دو هزار درهم و نیز سایر راه حل های فرار از ربا که از نگاه بسیاری از فقها حيله شرعی جایز محسوب می شوند، پذیرش جواز آنها با اهداف شریعت از حرمت ربا ناسازگار است؛ بنابراین، آنچه جایز است، حيله شرعی نیست و با اهداف و مقاصد شرع تضاد ندارد و آنچه حيله شرعی است، حرام است.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۸۴

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه تصحیح صبحی صالح، قم: انتشارات دارالهجره.
- ۱. ابن حجر هیتمی، ا. (بی تا). الفتاوی الفقهیه الکبری. بی جا: دارالفکر.
- ۲. ابن بطه، ع. (۱۴۰۳ق). ابطال الحیل (نسخه دوم). (ز. شاییش، تدوین). المکتب الاسلامی.

۳. ابن تیمیة، ا. ب. (بی تا). الفتاوی الکبری. بیروت: دارالمعرفة.
۴. ابن حجر عسقلانی، ا. (بی تا). فتح الباری بشرح صحیح البخاری. (م. خطیب، تدوین) بیروت: دارالمعرفة.
۵. ابن رشد قرطبی، م. (بی تا). بدایة المجتهد و نهیة المقتصد. بیروت: دارالفکر.
۶. ابن قدامه، ع. (۱۴۰۵ق). المغنی فی فقه الامام احمد بن حنبل الشیبانی. بیروت: دارالفکر.
۷. ابن قدامه، ع. (بی تا). الکافی فی فقه الامام المجل احمد بن حنبل. بیروت: المكتب الاسلامی.
۸. ابن کثیر، ا. (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم. (م. شمس الدین، تدوین) بیروت: دارالکتب العلمیه.
۹. ابن ماجه، م. (بی تا). سنن ابن ماجه. (م. عبدالباقی، تدوین) بیروت: دارالفکر.
۱۰. ابن مفلح، م. (۱۴۱۸ق). الفروع و تصحیح الفروع. (ابوالزهراء حازم، تدوین) بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۱. ابن ندیم، م. (۱۳۹۸ق). الفهرست. بیروت: دارالمعرفة.
۱۲. اردبیلی، ا. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. (ع. اشتهاودی، آ. عراقی، & آ. یزدی اصفهانی، تدوین کنندگان) قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. اردبیلی، ا. (بی تا). زبدة البیان فی احکام القرآن. (م. بهبودی، تدوین) تهران: المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة.
۱۴. اصفهانی، م. (۱۴۱۶ق). كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. انصاری، م. (۱۴۱۵ق). المكاسب. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۱۶. ایروانی، ع. (۱۴۰۶ق). حاشیة المكاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. بحرانی، ی. (۱۴۰۵ق). الحدائق الناظرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۸. بحیری، م. (۱۳۷۶). حیلہ های شرعی ناسازگار با فلسفه فقه. (ح. صابری، تدوین) مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۹. بخاری، م. (۱۴۰۷ق). الجامع الصحیح المختصر (نسخه دوم - یمامه). (م. ریب البغا، تدوین) بیروت: دار ابن کثیر.

۲۰. بهبهانی، م. (۱۴۱۷ق). حاشیه مجمع الفائدة و البرهان. قم: مؤسسه علامه مجدّد و حید بهبهانی.
۲۱. ———. (۱۴۱۹ق). الرسائل الفقہیة. قم: مؤسسه علامه و حید بهبهانی.
۲۲. بهوتی، ا. (۱۴۰۲ق). کشف القناع عن متن الإفناع. (تدوین: مصطفی هلال) بیروت: دارالفکر.
۲۳. بهقی، ا. (۱۴۱۴ق). سنن البیهقی الکبری. مکة المکرمه: مکتبه دار الباز.
۲۴. جرجانی، ع. (۱۴۰۵ق). التعریفات. (ا. آبیاری، تدوین) بیروت: دار الکتب العربی.
۲۵. جصاص، ا. (۱۴۰۵ق). احکام القرآن. (م. قمحاوی، تدوین) بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۶. جوزی، ا. (۱۹۷۳م). اعلام الموقعین عن رب العالمین. (ط. عبدالرووف سعد، تدوین) بیروت: دارالجلیل.
۲۷. حائری طباطبائی، ع. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل. (م. بهره مند، م. قدیری، ک. انصاری، & ع. مروارید، تدوین کنندگان) قم: مؤسسه آل البيت علیہ السلام.
۲۸. حسینی عاملی، ج. (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه. (م. خالصی، تدوین) قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۹. حلی، ج. (۱۴۰۸ق). شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام (نسخه دوم). (ع. محمد علی بقال، تدوین) قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۰. ———. (۱۴۱۳ق). قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۱. حلی، م. (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. (ح. موسوی کرمانی، ع. اشتهازدی، & ع. بروجردی، تدوین کنندگان) قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۲. خطیب بغدادی، ا. (بی تا). تاریخ بغداد. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳۳. خوبی، س. (بی تا). مصباح الفقاهه. (م. توحیدی، تدوین) بی جا: بی تا.
۳۴. دردیر، س. (بی تا). الشرح الکبیر. (م. علیش، تدوین) بیروت: دار الفکر.
۳۵. راغب اصفهانی، ح. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن. (ص. داودی، تدوین) دمشق: دار العلم و الدار الشامیه.
۳۶. زمخشری، م. (۱۴۰۷ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عبون الاقویل فی وجوه التأویل (نسخه سوم). (م. شاهین، تدوین) بیروت: دار الکتب العربی.
۳۷. سبحانی، ج. (۱۴۲۴ق). المواهب فی تحریر أحكام المکاسب. (س. یعقوبی اصفهانی، تدوین) قم: مؤسسه امام صادق علیہ السلام.

۳۸. سبزواری، م. (۱۴۲۳ق). **کفایة الأحكام**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۹. سبکی، ع. (بی تا). **فتاوی السبکی**. بیروت: دار المعرفه.
۴۰. سرخسی، م. (بی تا). **المبسوط**. بیروت: دار المعرفه.
۴۱. شریف مرتضی، ع. (۱۳۸۷ق). **جمل العلم و العمل**. نجف الاشرف: مطبعة الآداب.
۴۲. _____ (۱۴۱۷ق). **المسائل الناصریات**. تهران: رابطة الثقافة و العلاقات الإسلامية.
۴۳. شهید اول، م. (۱۴۱۷ق). **الدروس الشرعية فی فقه الإمامیه**. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۴. شهید ثانی، ز. (۱۴۱۳ق). **مسالك الإفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**. قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
۴۵. شهیدی تبریزی، م. (۱۳۷۵ق). **هدایة الطالب إلى أسرار المكاسب**. تبریز: اطلاعات.
۴۶. شیرازی، ا. (بی تا). **طبقات الفقهاء**. (خلیل میس، تدوین) بیروت: دارالقلم.
۴۷. طباطبایی، س. (۱۴۱۷ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۸. طبرسی، ف. (۱۳۷۲). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن** (نسخه سوم). تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۴۹. _____ (۱۴۱۰ق). **المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف**. (م. ش. و. ز. د. - د. د. س. رجائی، تدوین) مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۵۰. طوسی، م. (۱۳۸۷ق). **المبسوط فی فقه الإمامیه** (نسخه سوم). (م. کشفی، تدوین) تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية.
۵۱. _____ (۱۴۰۷ق). **الخلاف**. (ع. خراسانی، & و دیگران، تدوین کنندگان) قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵۲. طوسی، م. (بی تا). **التبیان فی تفسیر القرآن**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۵۳. علم الهدی، س. (۱۴۰۴ق). **نهج البلاغه**. بی جا: انتشارات دارالهجره.
۵۴. علی محمدی، ط. ناصری مقدم، ح. (۱۳۸۶). **تحلیلی فقهی از حدیث محلل علوم حدیث**. ۱۱۰-۱۲۴.
۵۵. غزالی، م. (۱۴۱۷ق). **الوسیط فی المذهب**. (ا. ابراهیم، & م. محمد تامر، تدوین کنندگان) قاهره: دار السلام.
۵۶. فیض کاشانی، م. (بی تا). **مفاتیح الشرائع**. قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۵۷. فیومی، ا. (بی تا). المصباح المنیر فی شرح الکبیر للرافعی. قم: منشورات دارالرضی.
۵۸. قزاقی، م. (۱۹۹۴م). الذخیر۵. (م. حجی، تدوین) بیروت: دار الغرب.
۵۹. قرطبی، م. (۱۳۶۴). الجامع لأحكام القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۶۰. قمی، ا. (۱۴۱۳ق). جامع الشتات فی أجوبة السؤالات. (م. رضوی، تدوین) تهران: مؤسسه کیهان.
۶۱. قمی، ع. (۱۳۶۷). تفسیر القرآن الکریم (نسخه چهارم). (ط. موسوی جزائری، تدوین) قم: دارالکتاب.
۶۲. کرکی، ع. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۶۳. کلینی، م. (۱۴۰۷ق). الکافی (نسخه چهارم). تهران: دارالکتب الإسلامية.
۶۴. مامقانی، م. (۱۳۱۷ق). غایة الآمال فی شرح کتاب المکاسب. قم: مجمع الذخائر الإسلامية.
۶۵. مجلسی، م. (۱۴۱۴ق). بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیه السلام. بیروت: موسسه الوفاء.
۶۶. محمسانی، ص. (بی تا). فلسفه التشريع فی الإسلام (نسخه پنجم). بیروت: دارالعلم للملایین.
۶۷. مرداوی، ع. (بی تا). الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف علی مذهب الامام احمد بن حنبل. (م. فقی، تدوین) بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶۸. مطهری، م. (۱۳۶۴). ربا، بانک و بیمه. تهران: انتشارات صدرا.
۶۹. مغربی، م. (۱۳۹۸ق). مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل (نسخه دوم). بیروت: دارالفکر.
۷۰. منتظری، ح. (۱۴۱۵ق). دراسات فی المکاسب المحرمة. قم: نشر تفکر.
۷۱. موسوی خمینی، ر. (۱۴۲۱ق). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
۷۲. موسوی خمینی، ر. (۱۴۲۱ق). المکاسب المحرمة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
۷۳. نجفی، م. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. (ع. آخوندی، & ع. قوچانی، تدوین کنندگان) بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷۴. نسایی، ا. (۱۴۱۱ق). سنن النسائی. (ع. بنداری، & س. حسن، تدوین کنندگان) بیروت: دارالکتب العلمیة.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰
پاییز ۱۳۹۹

۸۸

۷۵. نوری، م. (۱۴۰۸ق). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*. بیروت: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۷۶. نووی، ی. (۱۹۹۷م). *المجموع*. بیروت: دارالفکر.
۷۷. نیشابوری، م. (بی تا). *صحیح مسلم*. (م. عبدالباقی، تدوین) بیروت: دار احیاء التراث العربیة.
۷۸. یزدی، م. (۱۴۱۴ق). *تکملة العروة الوثقی*. (م. طباطبایی، تدوین) قم: کتابفروشی داوری.
۷۹. ———. (۱۴۲۱ق). *حاشیة المکاسب* (نسخه دوم). قم: مؤسسه اسماعیلیان.

Bibliography

1. 'Alam al-Hudā, 'Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1994/1415. *al-Intiṣār*. Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
2. —. 1967/1387. *Jamal al- 'Ilm wa al- 'Amal*. al-Najaf al-Ashraf: Maṭba'at al-Ādāb.
3. 'Alam al-Hudā, Muḥammad Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Raḍī). 1983/1404. *Nahj al-Balāgha*. Dār al-Hijra.
4. al- 'Āmilī al-Karakī, 'Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Karakī, al-Muḥaqqiq al-Thānī). 1993/1414. *Jami' al-Maqāṣid fī Sharḥ al-Qawa'id*. 2nd. Qum: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' al-Turāth.
5. al- 'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1996/1417. *al-Durūs al-Shar'iyya fī Fiqh al-Imāmīyya*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
6. al- 'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1992/1413. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharā'i' al-Islām*. Qum: Mū'assasat al-Ma'ārif al-Islāmīyya.
7. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1994/1415. *Kitāb al-Makāsib*. Qum: al-Mu'tamar al- 'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Milād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.
8. al-Ardabīlī, Aḥmad Ibn Muḥammad (al-Muḥaqqiq al-Ardabīlī). 1982/1403. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Aḍḥān*. Edited by Mujtabā al-Iraqī and Ḥusayn al-Yazdī al-Iṣfahānī. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
9. al-Baḥrānī, Yūsuf Ibn Aḥmad (al-Muḥaqqiq al-Baḥrānī). 1984/1405. *al-Ḥadā'iq al-Nāḍira fī Ahkām al- 'Itrat al-Tāhira*. Edited by Muḥammad Taqī al-Īrawānī.

- Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
10. al-Bahūtī, Maṣṣūr Ibn Yūsuf. 1981/1402. *Kashshāf al-Qinā' 'an Matn al-Iqnā'*. Edited by Hilāl Muṣayliḥī and Muṣṭafā Hilāl. Rīyād: Maktabat al-Naṣr al-Ḥadīthā.
 11. al-Bihbahānī, Muḥammad Bāqir (al-Wahīd al-Bihbahānī). 1998/1419. *al-Rasā'il al-Fiqhīyya*. Qum: Mu'assasat al-'Allāma al-Mujaddid al-Wahīd al-Bihbahān.
 12. —. 1996/1417. *Hāshiyat Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān*. Qum: Mu'assasat al-'Allāma al-Mujaddid al-Wahīd al-Bihbahān.
 13. al-Biyhaqī, Aḥmad. 1993/1414. *Sunan al-Biyhaqī al-Kubrā*. Mekka: Maktabat Dār al-Bāz.
 14. al-Bukhārī, Muḥammad Ibn Ismā'īl. 1986/1407. *al-Jāmi' al-Ṣaḥīḥ al-Mukhtaṣar*. Edited by Muṣṭafā Rayb al-Baghā'. Beirut: Dār Ibn Kathīr.
 15. al-Dardīr, Aḥmad Ibn Muḥammad. n.d. *al-Sharḥ al-Kabīr*. Edited by Muḥammad 'Alīsh. Beirut: Dār al-Fikr.
 16. al-Fayḍ al-Kāshānī, Muḥammad Muḥsin. n.d. *Maḥāṭib al-Sharā'i'*. Qum: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
 17. al-Ghazālī, Abū Ḥamid Muḥammad. 1996/1417. *al-Wasīṭ fī al-Maḍḥhab*. Edited by Aḥmad Maḥmūd Ibrāhīm and Muḥammad Muḥammad Tāmir. Cairo: Dār al-Salām.
 18. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1992/1413. *Qawā'id al-Aḥkām fī Ma'rifat al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
 19. al-Ḥillī, Ja'far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Ḥillī). 1987/1408. *Sharā'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 2nd. Edited by 'Abd al-Ḥusayn Muḥammad 'Alī Baqqāl. Qum: Mu'assasat Ismā'īliyyān.
 20. al-Ḥillī, Muḥammad Ibn Ḥasan (Fakhr al-Muḥaqqiqīn). 1967/1387. *Īdāḥ al-Fawā'id fī Sharḥ Mushkilāt al-Qawā'id*. Edited by al-Sayyid Ḥusayn al-Musawī al-Kirmānī, 'Alī Panāh al-Ishtihārdī and 'Abd al-Raḥīm al-Burūjirdī. Qum: Mu'assasat Ismā'īliyyān.
 21. al-Ḥusaynī al-'Amilī, al-Sayyid Muḥammad Jawād. 2004/1419. *Miftāḥ al-Kirāma fī Sharḥ Qwā'id al-'Allāma*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۹۰

22. 'Alī Muḥammadī, Ṭahir, and Ḥusayn Naṣirī Muqaddam. 2007/1386. "Taḥlīlī Fiqhī az Ḥadīth-i Nabavī-yi Muḥallil." *'Ulūm-i Ḥadīth* 110-124.
23. al-Īrawānī, 'Alī. 1985/1406. *Ḥāshiyat al-Makāsib*. Tehran: Vizarat-i Farhang va Irshād-i Islāmī (Ministry of Culture and Islamic Guidance).
24. al-Iṣfahānī, Bahā' al-Dīn Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Fāzil al-Hindī). 1997/1416. *Kashf al-lithām 'an Qawa'id al-Aḥkām*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
25. al-Jaṣāṣ, Aḥmad Ibn 'Alī. 1984/1405. *Aḥkām al-Qurān*. Edited by Muḥammad Sādiq al-Qamḥawī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
26. al-Jawzī, Yūsuf Ibn 'Abd al-Raḥmān (Ibn al-Qayyim al-Jawzī). 1973. *I'lām al-Mawqī'īn 'an Rab al-'Ālamīn*. Edited by 'Ab al-Raūf Sad Ṭahā. Beirut: Dār al-Jīl.
27. al-Jurjānī, al-Sharīf 'Alī Ibn Muḥammad. 1984/1405. *Kitāb al-Ta'rīfāt*. Edited by Ibrāhīm Abyārī. Beirut: Dār al-Kitāb al-'Arabī.
28. al-Khaṭīb al-Baghdādī, Aḥmad Ibn 'Alī. n.d. *Tārīkh al-Baghdād*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyya.
29. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya'qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 1986/1407. *al-Kāfī*. 4th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
30. al-Majlisī, Muḥammad Bāqir (al-'Allama al-Majlisī). 1993/1414. *Biḥār al-Anwār al-Jāmi'a li Durar Akhbār al-'Imma al-Aḥḥār*. 2nd. Beirut: Mu'assasat al-Wafā'.
31. al-Māmaqānī, Muḥammad Ḥasan. 1899/1317. *Ghāyat al-Āmāl fī Sharḥ al-Kitāb al-Makāsib*. Qum: Majma' al-Ḍhakhā'ir al-Islāmīyya.
32. al-Mardāwī, 'Alī Ibn Sulaymān. n.d. *al-inṣāf fī Ma'rifat al-Rājih min al-Khilāf 'alā Maḍḥhab al-Imām Aḥmad Ibn Ḥanbal*. Edited by Muḥammad Ḥamid al-Faqī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
33. al-Miḥmaṣānī, Ṣubḥī Rajab. n.d. *Falsafat al-Tashrī' fī al-Islām*. 5th. Beirut: Dār al-'Ilm li al-mAlāyīn.
34. al-Muntazirī, Ḥusayn 'Alī. 1994/1415. *Dirāsāt fī al-Makāsib al-Muḥarrama*. Qum: Nashr al-Tafakkur.
35. al-Muqrī al-Fayyūmī, Aḥmad Ibn Muḥammad. n.d. *al-Miṣbāḥ al-Munī fī Gharīb al-Sharḥ al-Kabīr li al-Rāfi'ī*. Qum: Manshūrāt Dār al-Raḍī.
36. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī).

- 2000/1421. *al-Makāsib al-Muḥarrama*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
37. —. 2002/1421. *Kitāb al-Bay'*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
38. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'ī 'al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī.
39. al-Nawawī, Muḥyī al-Dīn Ibn Sharaf. 1997. *al-Majmū'*. Beirut: Dār al-Fikr.
40. al-Nisā'ī, Aḥmad Ibn Shu'ayb. 1990/1411. *al-Sunan al-Kubrā (Sunan al-Nisā'ī)*. Edited by 'Abd al-Qaffār Sulaymān al-Bindārī and Sayyid Kasrawī Ḥasan. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya.
41. al-Nūrī al-Ṭabrasī, al-Mīrzā Ḥusayn (al-Muḥaddith al-Nūrī). 1987/1408. *Muṣṭadrak al-Wasā'il wa Muṣṭanbaṭ al-Masā'il*. Beirut: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihyā' al-Turāth.
42. al-Qarāfī, Aḥmad ibn Idrīs. 1994. *al-Dhakhīra*. Edited by Aḥmad al-Ḥajjī. Beirut: Dār al-Qharb al-Islāmī.
43. al-Qummī, 'Alī Ibn Ibrāhīm. 1947/1367. *Tafsīr al-Qurān al-Karīm*. 4th. Edited by al-Sayyid Ṭayyib al-Mūsawī al-Jazā'irī. Qum: Dār al-Kitāb.
44. al-Qummī, al-Mīrzā Abū al-Qāsim (al-Mīrzā al-Qummī). 1992/1413. *Jāmi' al-Shattāt*. Edited by al-Murtaḍawī and Murtaḍā. Tehran: Mu'assasat Kiyhān.
45. al-Qurṭubī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1985/1364. *al-Jāmi' li Ahkām al-Qurān*. Tehran: Intishārāt-i Nāṣir Khusru.
46. al-Qushayrī al-Naysābūrī, Muslim Ibn al-Hajjāj. n.d. *Ṣaḥīḥ Muslim*. Edited by Muḥammad Fu'ād 'Abd al-Bāqī. Beirut: Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī.
47. al-Rāghib al-Iṣfahānī, Ḥusayn Ibn Muḥammad. 1991/1412. *Mufradāt Alfāz al-Qur'ān (Almufradāt fī Gharīb al-Qurān)*. Edited by al-Dāwūdī Ṣafwān 'Adnān. Beirut; Damascus: al-Dār al-Shāmīyya; Dār al-Qalam.
48. al-Sabzawārī, al-Sayyid Muḥammad Bāqir (al-Muḥaqqiq al-Sabzawārī). 2002/1423. *Kifāyat al-Fiqh (Kifāyat al-Ahkām)*. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisin.
49. al-Sarakhsī, Abū Bakr Muḥammad Ibn Aḥmad (Shams al-A'imma al-Sarakhsī). 1993/1414. *al-Mabsūṭ*. Beirut: dār al-Ma'rifa.

50. al-Shahīdī al-Tabrīzī, al-Mīrzā Fattāh. 1955/1375. *Hidāyat al-Ṭālib ilā Asrār al-Makāsib*. Tabrīz: Iṭtilā'āt.
51. al-Shīrāzī, Ibrāhīm Ibn 'Alī. n.d. *Ṭabaqāt a-Fuqahā'*. Edited by Khalīl Mīs. Beirut: Dār al-Qalam.
52. al-Subkī, 'Alī Ibn 'Abd al-Kāfī. n.d. *Fatāwā al-Subkī*. Beirut: Dār al-Ma'rifa.
53. al-Ṭabātabā'ī al-Hā'irī, al-Sayyid 'Alī (Ṣāhīb al-Rīyāḍ). 1997/1418. *Rīyāḍ al-Mas'āl fī Tahqīq al-Ahkām bī al-Dalā'il*. Edited by Muḥammad Bahrimand. Qum: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ihya' al-Turāth.
54. al-Ṭabātabā'ī al-Yazdī, al-Sayyid Muḥammad Kāzim. 2000/1421. *Hāshīyat al-Makāsib*. 2nd. Qum: Mu'assasat Ismā'īliyān.
55. —. 1993/1414. *Takmilat al-'Urwat al-Wuṭṭaqā*. Edited by al-Sayyid Muḥammad Ḥusayn al-Ṭabātabā'ī. Qum: Maktabat al-Dāwarī.
56. al-Ṭabātabā'ī, al-Sayyid Muḥammad Ḥusayn (al-'Allāma al-Ṭabātabā'ī). 1996/1417. *al-Mizān fī Tafṣīr al-Qur'ān*. 5th. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
57. al-Ṭabrisī, Faḍl Ibn al-Ḥasan (Amīn al-Islām). 1989/1410. *al-Mu'talaf min al-Mukhtalaf Bayn al-'Immat al-Salaf*. Edited by al-Sayyid Mahdī al-Rajā'ī and Jam'un min al-Asātiḍha. Mashhad: Majma' al-Buḥūth al-Islāmīyya.
58. al-Ṭabrisī, Faḍl-Ibn al-Ḥasan (Amīn al-Islām). n.d. *Majma' al-Bayān fī Tafṣīr al-Qurān*. 3rd. Tehran: Intishārāt-i Naṣir Khusru.
59. al-Tawḥīdī al-Tabrīzī, Muḥammad 'Alī. n.d. *Miṣbāh al-Fiqāha fī al-Mu'āmalāt (Taqrīrat Baḥth al-Sayyid al-Kḥu'ī)*.
60. al-Ṭirāblusī al-Maghribī, muḥammad Ibn 'Abd al-Raḥmān. 1977/1398. *Mawāhib al-Jalīl fī Sharḥ Mukhtaṣar Khalīl*. 2nd. Beirut: Dār al-Fikr.
61. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1986/1407. *al-Khilāf*. Edited by 'Alī and others al-Khurāsāni. Qum: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
62. —. 1967/1387. *al-Mabsūt fī Fiqh al-Imāmīyya*. 3rd. Edited by Muḥammad Taqī al-Kashfī. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyya li Ihya' al-Āthār al-Ja'farīyya.
63. al-Ya'qūbī, Sayf Allāh. 2003/1424. *al-Mawāhib fī Tahṛīr Ahkām al-Makāsib (Taqrīrat Buḥūth al-Shaykh Ja'far al-Subḥānī)*. Qum: Mu'assasat al-Imām al-Sādiq.

64. al-Zamakhsharī al-Khārazmī, Maḥmūd Ibn ‘Umar (Jār Allāh). 1986/1407. *al-Kashshāf ‘an Ḥaqā’iq al-Tanzīl wa ‘Uyūn al-Aqāwīl fī Wuḥūh al-Tanzīl*. 3rd. Edited by Muḥammad ‘Abd al-Salām Shāhīn. Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Arabī.
65. Buḥayrī, Muḥammad ‘Abd al-Wahhāb. 1997/1376. *Ḥīlīhāy-i Shar‘ī-yi Nā Saẓgār bā Falsafī-yi Fiqh*. Translated by Ḥusayn Ṣābirī. Mashhad: Intishārāt-i Āstān-i Quds-i Raḍāvī.
66. Ibn Baṭṭa, ‘Ubayd Allāh Ibn Muḥammad. 1982/1403. *Ibtāl al-Ḥīyal*. 2nd. Edited by Zuhayr al-Shāwīsh. al-Maktab al-Islāmī.
67. Ibn Ḥajar al-‘Asqalānī, Aḥmad Ibn ‘Alī. n.d. *Fath al-Bārī bi Sharḥ Ṣaḥīḥ al-Bukhārī*. Edited by Muḥib al-Dīn Khaṭīb. Beirut: Dār al-Ma‘rifa.
68. Ibn Ḥajar al-Haythamī, Aḥmad Ibn Muḥammad. n.d. *al-Fatāwā al-Fiqīyya al-Kubrā*. Dār al-Fikr.
69. Ibn Kathīr, Ismā‘īl. 1998/1419. *Tafsīr al-Qrān al-‘Azīm*. Edited by Muḥammad Ḥusayn Shams al-Dīn. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilāīyya.
70. Ibn Māja, Muḥammad Ibn Yazīd. n.d. *Sunan Ibn Māja*. Edited by Muḥammad Fu‘ād ‘Abd al-Bāqī. Beirut: Dār al-Fikr.
71. Ibn Mufliḥ, Muḥammad. 1997/1418. *al-Furū‘ wa Taṣṣīḥ al-Furū‘*. Edited by Abū Zahrā’ Ḥāzim. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyya.
72. Ibn Nadīm, Muḥammad Ibn Ishāq. 1977/1398. *al-Fihriṣṭ*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa.
73. Ibn Qudāma, ‘Abd Allāh Ibn Aḥmad. n.d. *al-Kāfi fī Fiqh al-Imām al-Mubajjal Aḥmad Ibn Ḥanbal al-Shaybānī*. Beirut: al-Maktab al-Islāmī.
74. —. 1984/1405. *al-Mughnī fī Fiqh al-Imām al-Mubajjal Aḥmad Ibn Ḥanbal al-Shaybānī*. Beirut: Dār al-Fikr.
75. Ibn Rushd al-Qurṭubī, Muḥammad Ibn Aḥmad. n.d. *Bidāyat al-Mujtahid wa Nihāyat al-Muqtaṣid*. Beirut: Dār al-Fikr.
76. Ibn Taymīyya, Aḥmad Ibn ‘Abd al-Ḥalīm. n.d. *al-Fatāwā al-Kubrā*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa.
77. Muṭahharī, Murtaḍā. 1985/1364. *Ribā, Bānk va Bīmi*. Tehran: Intishārāt Ṣadrā.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال ششم، شماره پیاپی ۲۰

پاییز ۱۳۹۹

۹۴